

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

ملاحظه فرمودید در مسئله سیره، اگر مقصود سیره عقلائی باشد ناتمام است و اشکالش را بیان کردیم و امام (رضوان الله تعالی علیه) سیره عقلائی را پذیرفتند و می فرمایند سیره عقلائی قرینه می شود بر اینکه ما رفع ید کنیم از اطلاق ادله، ادله ای که دلالت بر بطلان بیع صبی می کند این سیره طولانی عقلائی بر معاملات صبی در اشیاء سیره قرینه بر انصراف می شود، منتهی در آخر فرمودند حالا چون سیره يك امر لّبي است، قیدی هم می زنند که سیره عقلا بر معاملات سیره در جایی که صبی به اذن الولی معامله انجام بدهد جاری است و مرحوم امام در این فرض می پذیرند نه آنجایی که صبی استقلالاً معامله ای را انجام بدهد، اینجا کلام مرحوم نائینی را هم بررسی کنیم.

دیدگاه مرحوم نائینی [1]

مرحوم نائینی در کتاب منیة الطالب از يك طرف نتوانستند سیره عقلائی را انکار کنند و فرمودند این قابل انکار نیست، کما اینکه خود مرحوم آقای خوئی (قدس سره) هم فرمودند سیره عقلائی قابل انکار نیست و از يك طرف مرحوم نائینی فرمودند ما رفع ید از اطلاق ادله نمی توانیم داشته باشیم، آن وقت برای جمع بین این دو مورد فرموده اند که:

1) یا بگوئیم این معاملاتی که سیره بر صحّت او قائم است در واقع معامله صبی و يك شخص دیگر نیست، در واقع معامله بین الولی و الطرف الآخر است، معامله بین صبی و يك شخص دیگر نیست، معامله بین ولی این صبی و طرف دیگر است.

2) یا بگوئیم آن طرف دیگر از ناحیه خودش اصالت دارد، از ناحیه ولی وکالت دارد، یعنی اصلاً در این موارد معاملات صبیان در اشیاء سیره بگوئیم اولیاء صبیان وکالتی را به مشتری می دهند که مشتری از طرف این اولیاء وکیل باشد در بیع و شراء با خودشان، مثل اینکه من به زید بگویم تو از طرف من وکلی که يك مالی از مال من را برای خودت بخری، از طرف من او می شود موجب و از طرف خود می شود قابل. نائینی می فرماید در این معاملات سیره در حقیقت آن طرف معامله ای با صبیان، وکیل از طرف ولی این صبی است و لذا آن طرف هم می شود موجب و هم می شود قابل، منتهی یکی را وکالتاً و دیگری را اصالتاً انجام می دهد.

3) یا اینکه بگوئیم اصلاً آنچه که صبیان در اشیاء سیره انجام می دهند بیع نیست اینها معاطات است و در معاطات فقط مجرد مراعات - تراضی طرفینی - یا وصول کل من العوضین إلی الطرف الآخر کافی است.

مرحوم نائینی از يك طرف سیره را نمی تواند انکار کند، هیچ کس نمی تواند این سیره را انکار کند، از يك طرف اطلاق ادله را هم محکم و تمام می داند، آن وقت چه کنیم؟ می فرماید برای اینکه بین اینها وفق حاصل شود، بگوئیم این معاملاتی که صبی انجام می دهد یا بحث وکالت را مطرح کنیم و یا بگوئیم این عنوان معاطات را دارد، در حقیقت معاطات وصول کل من العوضین إلی

الطرف الآخر كفايت مي‌کند و بگوئيم آنکه سيره بر او قائم شده همين مقدار است، بگوئيم سيره بر بيع لازمي که بزرگترها انجام مي‌دهند قائم نشده، براي اينکه اگر معاطاتي کرد و يك وصول کل من العوضين إلی الطرف الآخر شد صحيح باشد.

ارزيابی

اينجا بر مرحوم نائيني چند اشکال وارد است؛ اولاً اين برخلاف مبناي مرحوم نائيني است، يعني وقتي که از حديث رفع يك اطلاقي را مرحوم نائيني استفاده کرد و از آن استفاده کرد که بيع صبي مطلقاً باطل است حتي مع اذن الولي، اين اطلاق اقتضا مي‌کند وکالت هم باطل باشد و نمي‌شود در اينجا وکالت داد، به اين بيان که اگر کسي در يك موردي صبي را وکیل کند اين باطل است، اگر در يك موردي صبي وکالت بگيرد در مال خودش از طرف ولي، اين باطل است، مگر اينکه بگوئيم اينجا وکالت به آن طرف ديگر که داده مي‌شود آن طرف ديگر اگر بالغ باشد که اشکالي ندارد و نوعاً آنچه که سيره بر او قائم است همين است که صبي مي‌آيد با يك بالغی معامله‌اي انجام مي‌دهد و وکالت دادن به آن بالغ که اشکالي ندارد، فقط اين فرض که اگر صبي با صبي معامله کرد مسئله‌ي وکالت قابل قبول نيست طبق مبناي خود نائيني. (طبق مبناي امام و مرحوم آقاي خوئي و جمع ديگري که به صبي مي‌فرمايند مي‌شود وکالت داد و از راه وکالت مسئله را قبول مي‌کنند اشکالي ندارد، اما طبق مبناي خود نائيني اگر طرف ديگر صبي باشد اشکال پيدا مي‌شود).

ثانياً اشکال دوم که اشکال مهم‌تري است اين است که مرحوم امام خميني می‌فرمايد [2] مرحوم نائيني براي اينکه مشکل را حل کند التزام پيدا کرده به يك اموري که خلاف واقع است! اولاً کجا در اين معاملات صبيان بحث وکالت مطرح است؟ خيلي از اوقات اصلاً ولي هم خبر ندارد که صبي رفته معامله‌اي را انجام داده، عرفاً و عقلاً ما نمي‌بينيم که در اين موارد مسئله‌ي وکالت مطرح باشد، ثانياً سيره قائم بر اين است که همان نحوه معامله‌اي که عقلاً با معامله‌ي غير صبيان در اشياء خطيره مي‌کنند همان نحوه معامله را در اشياء يسيره با صبيان هم مي‌کنند، يعني بحث معاطات اصلاً مطرح نيست، بحث مجرد مراضات اصلاً مطرح نيست. پس اشکال دوم اين است که اين خلاف واقع است، شما داريد يك توجيهي بر يك موردي بيان مي‌کنيد که با واقعش سازگاري ندارد، سيره عقلاً قائم بر اين است که معاملات صبيان در امور يسيره را نافذ مي‌دانند، هيچ هم بحث وکالت و معاطات مطرح نيست و ما نمي‌توانيم بيايم ملتزم به اين شويم. مرحوم امام خميني می‌فرمايد اگر مرحوم نائيني اصل سيره را انکار مي‌کرد يا اتصال اين سيره را به عصر پيامبر انکار مي‌کرد آسان‌تر بود تا اينکه چنين توجيهاتي را مطرح کند و ملتزم شود به آنچه که خلاف واقع است.

عبارت مرحوم امام اين است «**لا شبهة في أن ما هو الواقع في المعاملات المتعارفة إن الصبيان طرفٌ فيها**» اصلاً در اين معاملات که انجام مي‌شود شبهه‌اي نيست که خود صبيان طرف در معامله هستند، چون طبق اين بيان نائيني اصلاً صبي طرف نيست، خود ولي طرف است و صبي برای آن طرف ديگر عنوان يك آلت محض را دارد.

به جناب نائيني عرض مي‌کنيم شما اگر مرادتان از معاطات بيع لازم است روشن است که اين جواب شما مناسب نيست! پس حتماً مي‌خواهيد بگوئيد مراد از معاطات ملکيت جايزه يا اباحه است، که سيره بر خلاف هر دویشان است، داريم سيره عقلاً را تحليل مي‌کنيم، مي‌گوئيم سيره بر چه چيز قائم است؟ سيره بر اين قائم است که در معاملات صبيان در اشياء يسيره عقلاً همان برخوردی را مي‌کنند که در اشياء خطيره مي‌کنند يعني همان معناي ملکيت لازمه را در نظر دارند، اين هم مربوط به کلام مرحوم نائيني.

ديدگاه مختار

تا اينجا بحث سيره‌ي عقلايه تمام شد، ملاحظه فرموديد نظر ما اين شد که ما سيره‌ي عقلايه بر اينکه در معاملات يسيره بگوئيم معامله صبيان صحيح است نداريم يعني قابل اخذ نيست، حرف اساسي ما و نکته‌اي که ما اضافه داشتيم بر فرمايش بزرگان اين

بود که گفتیم اساساً معامله صبیان در اشیاء یسیره است، اگر بخواهیم فرمایش امام را بگوئیم که با سیره‌ی عقلانیه دست از اطلاق لایجوز أمر الغلام یا رفع القلم عن الصبی برداریم و او را بخواهیم حمل بر معامله‌ی در اشیاء خطیره کنیم این لازمه‌اش حمل مطلق بر فرد نادر است، برای اینکه قالب معاملات اگر نگوئیم همه، 98 درصد معاملات صبیان در اشیاء یسیره است، کجا اولیاء می‌گذارند که اینها در اشیاء خطیره معامله کنند؟ آن وقت اگر بخواهیم تمام این روایات رفع القلم و لا یجوز أمر الغلام و اینها را مربوط به اشیاء خطیره بدانیم این می‌شود حمل مطلق بر فرد نادر.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1] «و هذا على وجوه أحدها ما ذكره كاشف الغطاء بأنَّ المعاملة في الحقيقة واقعة مع الوليِّ و الطرف الآخر فيكون الأخذ من الطَّرف مثلاً موجبا وكالة من قبل الوليِّ و قابلاً من قبل نفسه فيكون فعل الصبيِّ من قبيل فتحه باب الدار و الإذن في دخول الأغيار من كونه كاشفاً عن رضا الوليِّ و فيه أولاً أنَّ دخول عمل طرف الصبيِّ في عنوان الوكالة مشكل لأنَّ الوليَّ لم يعينه لها و مجرد رضا المالك لا يدخله في هذا العنوان و ثانياً أنَّ ما هو الواقع في الخارج ليس إلَّا المعاملة مع الصبيِّ للعلم بعدم إنشاء التوكيل من الوليِّ و عدم قصد الطرف الوكالة عنه و ثالثاً مقتضى ذلك اختصاص الصَّحة بما إذا كان المال من غير الصبيِّ و أمّا إذا كان منه و لم يعلم له وليّ إجباريٌّ فلا يجوز مع أنَّ بناء النَّاس ليس على التَّفحص و ثانیها أنَّ يكون المنشئ للمعاملة هو الوليِّ مع طرف الصبيِّ و كان الصبيِّ واسطة في إقباض المالكين و إقباض المالكين كإيصاله الهدية إلى المهدي إليه و فيه أولاً أنَّ إنشاء التَّمليك لشخص غير معلوم بوجه لا يدخل تحت أحد العناوين التَّمليكيَّة و ثانياً أنَّ الفصل بين هذا الإنشاء و الإنشاء من طرف الصبيِّ قد يكون أزيد من سنة و ثالثاً أنَّ ما هو الواقع في الخارج ليس كذلك غالباً بل دائماً و ثالثاً الاكتفاء في المعاملة بوصول كلِّ من المالكين إلى مالك الآخر مع رضا الطرفین و قد تقدم في المعاطاة ما يدلُّ على صحَّة ذلك فإنَّه إما من مصاديقها بناء على عدم اعتبار التعاطي فيها و إمّا أنَّه ملحق بها حكماً بناء على ما تقدّم من أنَّ المعاطاة إنّما تدلُّ على التَّسليط المالكی فلو أنشأ التَّسليط عن المالك بعوض معيّن فكلّ من أقدم على إعطاء العوض فهو مسلّط على المعوض فإنَّه لا يعتبر في حقيقة التَّسليط تعيين المباح له كما في نثار العرس و لا الموالاة بين الإيجاب و القبول فهذا لو كان داخلاً في عنوان العقود فيدلُّ على صحَّتها عموم أَوْفُوا بِالْعُقُودِ و لو لم يكن داخلاً فيكفي في صحَّتها السَّيرة الجارية بين المتدينين نعم لا بدّ من الاكتفاء بما هو المتيقّن من جریان سيرة المتدينين عليه و هو المعاملة التي لا تحتاج إلى المساومة بل كانت قيمة العين معيّنة في الخارج بحيث كان الصبيِّ آلة صرفه و واسطة في الإيصال» منية الطالب، ج 1، صص 175 و 176.

[2] «و أنت خبير بأنَّ مثلها كالفرار من المطر إلى الميزاب، و التزام بخلاف الواقعيَّات و القواعد بلا وجه ملزم، و لعلَّ إنكار السيرة أو اتّصالها بعصر النبيّ (صلى الله عليه و آله و سلّم)، أسهل من الالتزام بما هو خلاف الواقع بداهة؛ إذ لا شبهة في أنَّ ما هو الواقع في المعاملات المتعارفة إنّ الصبيان طرف فيها، من غير خطور أوليائهم في الأذهان، و يرى العقلاء و المتعاملان معاملاتهم معاطاة، كسائر المعاملات المعاطاتيَّة، و التعاطي المعامليّ بين الصبيِّ و طرفه لا غير.

فالتحقيق: صحَّة وكالته عن الغير في إجراء الصيغة، بل و في أصل المعاملات بلا إذن الوليِّ، و صحَّة معاملاته في الأمور اليسيرة المتعارفة مع إذن الأولياء» كتاب البيع، ج 2، ص 49.